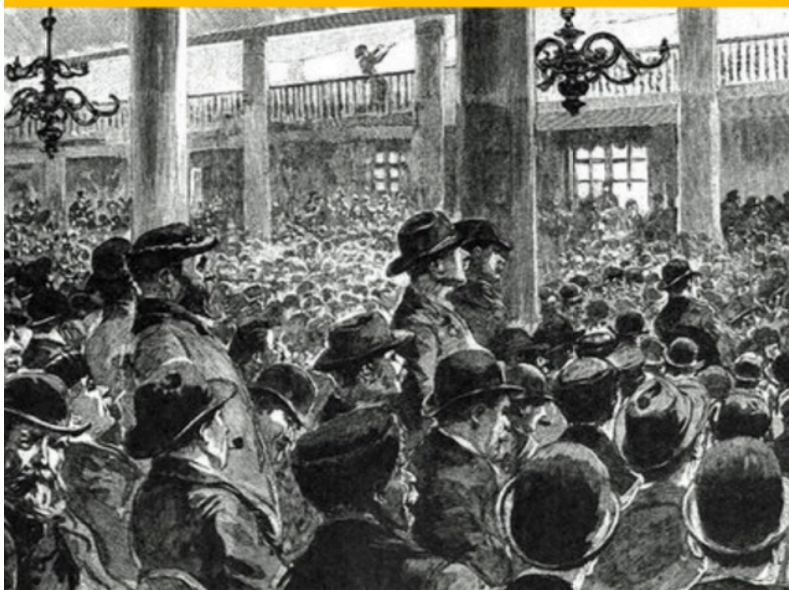


دولت کارگری و حق رای عمومی!
نگاهی به صورت مسئله



روبن ماکاریان



**دولت کارگری و حق رای عمومی!
نگاهی به صورت مسئله
روبن ماکاریان**

این مقاله برداشتی از اندیشه های مارکس را در باره ی نقش و اهمیت رای مردم در شکل گیری حکومت ها طرح میکند. نقد دیدگاه های کمونیست ها برای بدست گرفتن قدرت ، و دیدی انتقادی به لنینیسم و اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا از راه بدست گیری قدرت از سوی حزب کمونیست با تکیه بر اندیشه های دمکراتیک مارکس از نکته های مطرح شده در مقاله است. فروپاشی حکومت شوروی و از بین رفتن سوسیالیسم عملن موجود در کشور های گوناگون سوسیالیستی نه تنها شکست این گونه حکومت ها بلکه شکست تئوری مارکسیستی لنینیستی که این حکومت ها برپایه های نظری آن شکل گرفتند هم هست . چشم بستن براین تجربه شکست خورده ی جهانی و درس نا آموزی از آن و تاکید بر آموزه هایی که دیگر کارآمدی روز آمد ندارند و نادرستی خود را در نظر و عمل در بسیاری از گستره ها نشان داده اند، جز تکرار شکست و فراهم ساختن امکانات بیشتر برای حریف نیرومند و توانگر حاصلی نخواهد داشت . بدون تردید نبرد برای عدالت اجتماعی و برابری و دستیابی همگانی به رفاه با آرمانهای نو و درس گیری از گذشته و تکیه بر نکته های مثبت سنت های مبارزاتی پیشین ادامه خواهد یافت و انسان ها هنوز به پایان تاریخ نرسیده اند.

شنبه ۱۴ فروردین ۱۳۹۵ - ۲ آوریل ۲۰۱۶

آیا در یک دولت کارگری که برخاسته از قدرت گیری سوسیالیستی طبقه کارگراست، حق رای عمومی برای شهروندان وجود دارد؟ و آیا شهروندان با استفاده از حق انتخاب خود می توانند نظام سیاسی را تعیین و تغییر داده، مقامات حکومتی و مسئولین را در هر رده و سطحی انتخاب و یا عزل کنند؟

طرح این سؤال برای کسی که به سوسیالیسم به ویژه سوسیالیسم مارکسی اعتقاد دارد به نظر بسیار عجیب و غیر قابل باور به نظر می رسد. آن هم به این دلیل ساده که جنبش سوسیالیستی بزرگترین نیروی جهانی مبارزه برای دموکراسی در دو قرون اخیر بوده است: از مبارزه برای حق رای عمومی گرفته تا پیکار برای آزادی های سیاسی، برابری حقوق زنان با مردان برای پایان دادن به ستم جنسیتی، مبارزه با استعمار علیه ستم ملی و البته همه اشکال دیگر تبعیض ها، سوسیالیست ها و کمونیست ها در تمام این جنبش ها در صف مقدم پیکارها قرار داشته اند. با این وصف چگونه ممکن است بدیل سوسیالیستی یا جامعه سوسیالیستی برای برخی از سوسیالیست ها و کمونیست ها فاقد یکی از پایه ای ترین و اساسی ترین حقوق شهروندی یا حق تعیین سرنوشت سیاسی مردم از طریق حق انتخاب آن ها باشد؟

باور نکردنی است ولی واقعیت دارد که بخشی از رفقای ما در „نشست سازمان ها، احزاب و نهادهای چپ و کمونیست“ ضمن آن که خود را مارکسیست می دانند بر آن هستند که در سوسیالیسم حق رای عمومی بدون هیچ قید و شرط، برای تعیین و تغییر نظام سیاسی وجود ندارد. این مسئله به ویژه خود را در مباحثات ما در

باره فرمول بندی آلترناتیو سوسیالیستی نشان می دهد. در فرمول بندی مختصات آلترناتیو سوسیالیستی برخی از این رفقا خصلت بندی دولت سوسیالیستی یا کارگری را به مثابه دولتی که در آن حق رای عمومی برای تعیین و تغییر نظام برای شهروندان وجود دارد را نمی پذیرند.

حق مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود!

در نظام های استبدادی، رژیم سیاسی توسط حاکمان از بالا و بدون حق انتخاب به مردم تحمیل می شود و شهروندان نقشی درانتخاب نظام سیاسی، ساختارهای سیاسی، قانون اساسی، نصب و عزل حکومت و مسئولین درهر سطحی را نداشته و منشاء حاکمیت به شمار نمی روند.

اگر قرار باشد که حاکمیت به مردم تعلق داشته باشد، پس مردم باید حق انتخاب نوع نظام سیاسی، تغییر آن در صورت لزوم، تعیین نوع حکومت و تعویض آن را داشته باشند. پیش فرض حق انتخاب، حق رای و به ویژه حق رای عمومی آن هم بدون هیچ اما و اگر به مثابه ملزومات مقدماتی و شرایط لازم برای حاکمیت مردم است. برای روشن شدن این موضوع باید ابتدا موضع مارکسیسم

(وبه ویژه بنیان گذاران آن مارکس و انگلس) درباره رابطه سوسیالیسم و دموکراسی را روشن سازیم.

واقعیت این است که با شکل گیری مارکسیسم، و به ویژه از زمان تاسیس اتحادیه کمونیست ها، مارکس و انگلس و مارکسیست ها در صفت مقدم پیکار برای همه مولفه های دموکراسی و از جمله حق رای عمومی قرار داشته اند. آن ها نه فقط با پیگیری و قاطعیت از حق رای عمومی، آزادی های شهروندی و حق حاکمیت مردم برای تعیین نوع نظام سیاسی و حکومت دفاع کرده اند بلکه جنبش های ناظر بر این دگرگونی ها را به موثرترین شکل ممکن سازمان داده اند.

از میان نوشته های بسیاری از مارکس و انگلس در این مورد من به طور اختصار تنها به چند نمونه اشاره می کنم:

– «مطالبات حزب کمونیست در انقلاب ۱۸۴۸» نوشته مشترک مارکس و انگلس می باشد که از اولین نوشته های برنامه ای آن ها در انقلاب ۱۸۴۸ می باشد. مطالبات که شامل هفده ماده می باشد در ماده دوم خواهان حق رای عمومی برای همه شهروندان آلمان می شود که به سن ۲۱ سالگی رسیده اند.

– مارکس در کتاب “جنگ داخلی در فرانسه” به جمع بند وجوه مشخصه تجربه کمون پاریس پرداخته و اولین وجه مشخصه آن را “انتخاب همه اعضای کمون با حق رای آزاد و بدون هیچ نوع محدودیتی” دانسته و اضافه می کند که “هیچ چیز نمی توانست به اندازه جایگزین ساختن اختیارات مبتنی بر سلسله مراتب به جای حق رای عمومی با روح کمون بیگانه باشد”.

– تدوین برنامه حزب کارگران در فرانسه توسط مارکس و ژول گید (Jules Guesde) رهبر مارکسیست جنبش سوسیالیستی فرانسه در سال ۱۸۸۰. این برنامه شامل یک مقدمه و دو بخش مطالبات سیاسی و اقتصادی بود. بخش مقدمه تماماً توسط مارکس نوشته شده بود و دو بخش دیگر کار مشترک آن دو بود. در بخش مقدمه پس از طرح ضرورت ایجاد تشکیلات مستقل پرولتاریا گفته می شود که این تشکیلات باید همه امکاناتی را که در اختیار دارد به کارگیرد، از جمله حق رای عمومی، تا حق رای عمومی از ابزاری برای تحمیق (مانند مورد بناپارت سوم) به ابزاری برای رهائی (مانند کمون) مبدل شود.

– و بالاخره مقدمه ای که انگلس در آخرین سال زندگی خود در ۱۸۹۵ بر کتاب «پیکارهای طبقاتی در فرانسه» مارکس نگاشته و در آن به تفصیل به اهمیت حق رای عمومی پرداخته نشان دهنده اهمیتی است که مارکس و انگلس برای حق رای عمومی قائل بوده اند.

آن چه در بالا آورده شد تنها چند نمونه از نوشته های متعدد مارکس و انگلس در تمامی سالیان فعالیت قلمی آن ها می باشد که پرداختن به همه آن ها نیازمند نوشته جداگانه ای است. و البته نکته مهم تر تلاش آن ها برای سازماندهی پیکارها از جمله توسط شاخه های گوناگون انترناسیونال اول و احزاب کارگری به ویژه در کشورهای آلمان، فرانسه و انگلستان برای عملی ساختن حق رای عمومی می باشد.

علاوه بر آن، مارکس و انگلس حق رای عمومی را حلقه ای پیوسته با سایر حلقات آزادی های سیاسی می دانستند (مانند آزادی بیان، مطبوعات، تشکل، اجتماعات). در این زمینه می توان به تحلیل های مارکس و انگلس از برقراری حق رای عمومی در فرانسه در سال ۱۸۴۸ و بهره برداری بناپارت سوم برای استقرار دیکتاتوری فردی

اشاره کرد که حق رای عمومی را از مضمون اصلی آن یعنی حق انتخاب واقعی تهی می سازد.

در مورد آزادی های فردی و شهروندی می توان به فرمول بندی مانیفست در پایان فصل دوم که چشم اندازی عمومی از جامعه کمونیستی ارائه می دهد اشاره کرد که در آن با صراحت گفته میشود جامعه مورد نظر اجتماعی است که در آن «شکوفائی آزادانه هر فرد شرط شکوفائی همگان» می باشد و در جلد اول کاپیتال، مارکس این اصل را یک اصل بنیادی جامعه کمونیستی قلمداد می کند.

در مورد حق انتخاب نظام سیاسی توسط مردم و نه تحمیل آن فعالیت های قلمی و سیاسی مارکس و انگلس در انقلاب ۱۸۴۸ و نوشته های آن ها درباره مجالس موسسان آلمان بخشی از سهمی را که آنان در انقلاب ۱۸۴۸ داشتند نشان میدهد.

اما همه این مولفه های دموکراسی در مانیفست خود را به صورت مدخل ورود به حاکمیت طبقه کارگر بازتاب می دهد آن جا که مانیفست می گوید طبقه کارگر باید ابتدا در جنگ برای دموکراسی پیروز شود و حاکمیت اکثریت عظیم توسط اکثریت عظیم را با کسب قدرت سیاسی برقرار سازد و به جای جامعه قدیم بورژوائی،

با طبقات و دشمنی های طبقاتی اش اجتماعی بنا کند که در آن شکوفائی آزادانه هر فرد، شرط شکوفائی همگانی باشد! به این ترتیب است که طبقه کارگر دمکراسی سیاسی را به دمکراسی اقتصادی و اجتماعی گسترش داده و راه انتقال به جامعه کمونیستی را هموار می سازد.

کمون پاریس: تعمیق حق رای به ابزاری برای خودرهائی!

کمون پاریس که مارکس و انگلس آن را اولین دولت کارگری و یا برقراری جمهوری اجتماعی می نامیدند نظریه مارکسیستی دولت کارگری در نزد مارکس و انگلس را در پرتو یک تجربه واقعی جنبش کارگری صیقل داد و مارکس در کتاب جنگ داخلی در فرانسه از زوایای گوناگون به جمع بندی تجربه کمون پرداخت. مشخصات برشمرده شده توسط مارکس نشان می دهد که مهم ترین شاخصه کمون دمکراسی عمیق، پویا و فعال آن بود که به آن خصلت یک دولت کارگری اعطاء می کرد. دولتی که تبلور حاکمیت اکثریت طبقه کارگر پاریس بود و می توانست آن شکل

سرانجام کشف شده ای باشد که رهائی اقتصادی کار را عملی می سازد.

از نظر مارکس حق رای در کمون آزاد و بدون هیچ گونه محدودیت بود، همه ارگان ها و مقامات انتخابی و قابل فراخوانی و عزل بودند، پاسخگوئی و کنترل از پائین در همه عرصه ها وجود داشت، برخلاف نظام پارلمانی، قوه مجریه از نمایندگان مردم و قوه مقننه جدا نبود، شهرداری های محلی اداره امور محلی را به عهده داشتند. بنابراین حق رای عمومی از وسیله ای برای رای ریختن در صندوق برای این یا آن جناح طبقه حاکم، آن هم در هر چند سال یک بار خارج شده و به سلاحی نیرومند برای مشارکت نیرومند، فعال و روزمره شهروندان در همه عرصه های زندگی سیاسی مبدل گشته و به این ترتیب بنیاد خودحکومتی از پائین را سازمان می دهد.

علاوه بر آن، حق رای عمومی در کمون در پیوند با سایر مولفه های سیاسی قرار داشت: نظام سیاسی کمون به هیچ وجه یک نظم تک حزبی نبود بلکه در آن آزای های بی قید و شرط سیاسی داشت. علاوه بر بلانکیست ها و پرودونیست ها، احزابی مانند «اتحادیه جمهوری خواه» که حزبی متعلق به طبقات میانی بود و نیز

بورژازی، حتی بورژازی طرفدار ورسای، آزادانه فعالیت می کردند. اما با این وصف در انتخابات کمون احزاب کارگری اکثریت قاطع داشتند و احزاب بورژوائی از هشتاد کرسی تنها پانزده کرسی را به دست آورده بودند. بدین ترتیب در کمون این مردم که اکثریت آن ها را کارگران تشکیل می دادند، نظام سیاسی را از طریق انتخاب خود تاسیس و به این شکل اراده تاریخی خود را در ساختن اولین دولت کارگری متبلور ساخته بودند.

در تحلیل کمون پاریس مارکس نشان می دهد که چگونه انقلاب کارگری حق رای عمومی را از هرگونه محدودیت رها ساخته و با از قوه به فعل درآوردن همه ظرفیت های آن حق رای عمومی را به ابزاری برای خودرھائی طبقه کارگر مبدل می سازد. براساس این ارزیابی است که در مقدمه برنامه «حزب کارگران» فرانسه که پس از تجربه کمون نوشته شده است مارکس می گوید حق رای عمومی می تواند به ابزاری برای رھائی طبقه کارگر مبدل شود.

استبدادی به نام طبقه کارگر و سوسیالیسم!

در بالا نشان دادیم که مارکس و انگلس از حق رای بناپارتی یا حق رای بدون حق انتخاب انتقاد کرده و نشان می دهند که تهی ساختن حق رای از طریق سلب حق انتخاب از آن، اسلحه مهمی را از دست

طبقه کارگر خارج می سازد و عملاً حق رای واقعی را که وسیله ای برای حق تعیین سرنوشت سیاسی و هموار کردن راه خود حکومتی است، بی معنی می سازد. بدون تعیین نظام سیاسی و حکومتی توسط مردم و قدرت فراخوانی و تغییر آن چگونه می توان از خودحکومتی سخن گفت؟ آیا تاسیس دولت کارگری، بدون مراجعه به آرای عمومی به معنای تحمیل سوسیالیسم به شیوه غیردمکراتیک نخواهد بود؟ در مورد نظام های بورژوائی البته این امر عملی و معمولاً قاعده کار در تاسیس اکثر نظام های بورژوائی موجود بوده است اما در مورد دولت کارگری این کار ممکن نیست. زیرا کمونیسم جنبش طبقه کارگر یا جنبش اکثریت است و بنابراین حکومت کارگری نه فقط حکومتی به نفع اکثریت عظیم بلکه همچنین توسط اکثریت عظیم بناراین متضمن عمیق ترین شکل مشارکت سیاسی اکثریت عظیم شهروندان برای اداره جامعه است. نفی این حق دیر یا زود به تاسیس یک دیکتاتوری به نام سوسیالیسم و طبقه کارگر انجامیده و همان گونه که تجربه سوسیالیسم قرن بیستم نشان داده است سرانجام تراژدی مرگ انقلاب کارگری را رقم خواهد زد.

نکته مهم دیگر آن است که این بحث صرفاً یک بحث تئوریک مربوط به تاریخ تجربه سوسیالیسم در قرن نوزدهم و بیستم نبوده بلکه ما به ازاء عملی بیواسطه در پیکارهای کنونی جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی و برای عملی ساختن آلترناتیو سوسیالیستی دارد. رفقائی از نشست سازمان ها، احزاب و نهادهای چپ و کمونیست " که به نام سوسیالیسم و دمکراسی عالی تر، حق رای عمومی همه شهروندان برای تاسیس نظام سیاسی را نفی می کنند نه فقط خود را در برابر آلترناتیوهای رنگارنگ بورژوائی خلع سلاح می سازند بلکه نشان می دهند که سوسیالیسم آن ها سوسیالیسمی تهی از دمکراسی و آلترناتیو آن ها تحمیل یک دیکتاتوری دیگر به نام سوسیالیسم و طبقه کارگر است که سرنوشت آن در همه تجربیات سوسیالیسم قرن بیستم رقم خورده است.

به این نوع تفکر البته هر نامی می توان نهاد به جزء سوسیالیسم مارکسی. بگذارید در پایان این نوشته یکی از نوشته های اولیه مارکس را نقل کنم. مارکس در نوشته ای که در سال ۱۸۴۷ قبل از تدوین مانیفست کمونیست به رشته تحریر درآورده در این زمینه می گوید:

«ما از آن جمله کمونیست‌هائی نیستیم که می‌خواهند آزادی‌های فردی را نابود ساخته و جهان را به یک سربازخانه عظیم و یا کارخانه غول‌آسا مبدل سازند. مسلماً سوسیالیست‌هائی هستند که با وجدان آسوده آزادی‌های شخصی را مردود شمرده و می‌خواهند شر آن را از جهان کم‌کنند زیرا آن را مغایر با یکسان‌سازی همگانی می‌دانند. ولی ما قصد نداریم عدالت را با آزادی تاخت‌بزنیم. ما متقاعد شده‌ایم که آزادی در هیچ نظام اجتماعی، به اندازه جامعه‌ای که بر مالکیت اشتراکی استوار است، تضمین نخواهد شد.»

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!